۴

نگاهی به مقام

امام زین العابدین علیه السلام

متن سخنرانی استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

نگاهی به مقام زین العابدین (علیه السلام)

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نگاهی به مقام زین العابدین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:نگاهی به مقام امام زین العابدین علیه السلام /مولف حسین انصاریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:۳۶ص.؛۱۹/۵×۹س.م

شابک:۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۲۷-۵:۳۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:علی بن حسین علیه السلام ، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

رده بندی کنگره:BP۴۳/الف۸۴ن۸ ۱۳۸۸.

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی:۱۹۴۸۲۳۰

ص :۱

اشاره

سخن ناشر

باسمه تعالی

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی ها محفوظ می دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جام عمل به دستورات بلند ربانی می باشد.

در این خصوص، دست یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگا حساس و ویژ آن ها در حیات انسانی، ضروری احساس می شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمان دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی های معظّم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی نصیب نگذاشته و بدون خارج

ص:۷

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل الله: و سیراب گشتن از این چشم پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین

ص:۸

دعاهای صحیفه، چراغ هدایت بعد از حادثهٔ کربلا

بعد از حادثهٔ کربلا که وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام عهده دار هدایت مردم شدند، و در همان تنگنا، مضیقه و مشکلاتی که بنی امیه برای هدایت مردم ایجاد کرده بودند، قرار گرفتند، آن امام چراغ هدایت را با پنجاه و چهار دعا روشن کردند.

آن حضرت هر دعایی را در هر مناسبتی که انشا می فرمود و می خواند، وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام هم با قلم پاک الهی و ملکوتی و خالصانه اش آن را می نوشت. البته، این دعاها، یک بار دیگر هم به خطّ مبارک حضرت صادق علیه السلام نوشته شد. ما در سیرهٔ ائم طاهرین:

ص:۹

نداریم که آن ها خانواد خود، نسل خود و مردم را به خواندن دعایی، مانند: دعاهای صحیف سجادیّه سفارش کرده باشند.

با هدفی که حضرت زین العابدین علیه السلام از خواندن این دعاها داشت که مردم از شرک ها، ضلالت و زشتی ها دربیایند و به منطق نور، معرفت، اخلاق و عمل، هدایت شوند، باید گفت این پنجاه و چهار دعا باید به وسیلهٔ اساتید متخصص تعلیم داده شود تا حقایق این دعاها متناسب ساخت ساختمان انسانیّت به کار گرفته شود.

اولین باری که در هشتاد سال قبل یکی از علمای بزرگ شیعه صحیف سجادیّه را برای یک مرجع تقلید اهل تسنن در کشور مصر فرستاد و

ص:۱۰

او این پنجاه و چهار دعا را مطالعه کرد، آن مرجع تقلید در نامه ای برای آن عالم شیعی نوشت که هزار و چهارصد سال است که ما به خاطر بی خبری از این کتاب، دچار خسارت بزرگی شده ایم.

من باید به این مرجع سنی بگویم، نه تنها شما بی خبر از این نبأ عظیم بوده و خسارت دیده اید، بلکه جامع شیعه هم مانند شما در خسارت، زیان و ضرر بوده است.

نگاهی کوتاه به زندگانی امام زین العابدین علیه السلام

ایشان در پنجاه و هفت سالی که در دنیا بودند، برای یک روز به قول ما ایرانی ها آب خوش از

گلویش پایین نرفت؛ یعنی در حیات حضرت علیه السلام ، یک روز آرام هم وجود نداشت. من مانند ایشان کسی را نشناختم که در معرض انواع سختی ها، بلاها و فشارها باشد. اولاً سال ولادت حضرت علیه السلام ، دو سال مانده به پایان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام است، همان دو سالی که برای خانواد امیرمؤمنان علیه السلام سخت ترین سال های دور عمر امیرمؤمنان علیه السلام بود. امت اسلام به فرمود خود امیرمؤمنان علیه السلام ، به جاهلیت قبل از بعثت برگردانده شده بودند. امام باقر علیه السلام می فرماید: در کلّ مملکت، چهل نفر هم تحمّل علی علیه السلام را نداشت؛ یعنی بی دینی، فساد، گناه و نفاق، بر سراسر مملکت حاکم بود و دو سال آخر عمر امیرمؤمنان علیه السلام ، به دو

جنگ بسیار تلخ و با عاقبت تلخ، صفین و نهروان گذشت که در این جنگ ها فقط و فقط کسانی علیه امیرمؤمنان علیه السلام شرکت داشتند که ادعای مسلمانی می کردند و در جنگ دوم، نهروان، کشتن امیرمؤمنان علیه السلام را واجب شرعی اعلام کرده بودند، و از این عجیب تر، این که می گفتند منشأ تمام فتنه ها، علی علیه السلام و معاویه هستند. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: ببینید روزگار با من چه کرد که دیگر مرا هم وزن با معاویه می کنند.

در این دو سال، در چنین طوفانی کام زن و مرد این خانواده از روز اول ولادت این فرزند تا شهادت امیرمؤمنان علیه السلام ، در اوج تلخی بود. بعد در این بین هم مصیبت ظاهر دیگری به

ص:۱۳

خانواده اضافه شد، و آن این بود که خانوادهٔ اهل بیت طهارت:برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام ، دختر یحیی ابن طویل را که دختر کم نمونه ای در ایمان، کرامت و بزرگواری بود و بعداً پدرش هم در زمان حجاج بن یوسف به جرم محبت امیرمؤمنان علیه السلام کشته شد، دختر چنین مرد الهی را برای حضرت علیه السلام انتخاب کردند. اسم این دختر سلافه بود. این دختر آن قدر عظمت دینی و اخلاقی داشت که یک روز که امیرمؤمنان علیه السلام به منزل حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام آمده بود، به فرزند بزرگوارشان فرمود، پسرم! علاقه دارم اسم همسرت را عوض کنم؛ چون اهل بیت:روی نام هم حساس بودند. امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا

ص:۱۴

امیرمؤمنان! من مأمور شما هستم و اطاعت از شما هم بر من واجب است. خودتان نامی را انتخاب کنید. آن حضرت علیه السلام فرمود: از امروز به بعد، نام همسرت را مریم بگذار، و همین که این خانم به وجود مبارک زین العابدین علیه السلام حامله شد، از داشتن چنین فرزندی می شود فهمید که این مادر در چه مقامی به سر می برده که فرزندش در عالم زین العابدین علیه السلام شده است. ولی مصیبت این بود که به محض این که حضرت سجاد علیه السلام از مادر متولّد شد، مادرش بر اثر شدت درد زایمان و از نبود امکانات از دنیا رفت.

بعد از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام ، دوران بسیار تاریک خفقانی، ظلم، ستم، کشتار، تبعید، و

ص:۱۵

شکنجۀ بنی امیه شروع شد. معاویه بر تمام مملکت حاکم شده بود و در این دوران، حضرت زین العابدین علیه السلام ده سال عمر خود را گذراند.

بعد شهادت حضرت مجتبی علیه السلام ، ده سال ایام امامت ابی عبدالله علیه السلام شروع شد که ظلم بنی امیه در آن ده سال فوق العاده اوج گرفت، و بالاترین ظلم این بود که معاویه با زمینه سازی، داشت یزید را بر گردن امت سوار می کرد و با چنین کاری، دیگر حکومت به دست طایفه ای سگ باز، شراب خوار، منکر قرآن و منکر دین می افتد. معلوم است که این طایفه فرمانداری که انتخاب می کنند؛ استانداری که انتخاب می کنند؛ عواملی که انتخاب می کنند، چه نوع مردمی

هستند تا حادث بسیار بسیار شکنند کربلا پیش می آید و وجود مبارک زین العابدین علیه السلام در گردون این حادثه می افتد.

در حادثهٔ کربلا، پروردگار عالم هم با گرفتن سلامتی، و در نتیجه با بیمار شدن یکروزهٔ حضرت علیه السلام ، فقط به ایشان اجاز شهادت را در روز عاشورا نمی دهد و بعد هم که ایشان به اسارت در می آیند. این قابل لمس نیست که علم، دین، ایمان، فضیلت، کرامت و هم ارزش ها را اراذل و اوباش به اسارت گرفتند. شما به حساب آورید که رفتار این اراذل با زین العابدین علیه السلام تا شام چه بوده و چه فشاری بر آن حضرت علیه السلام وارد می کردند. اراذل جاهل تا جایی که خود حضرت علیه السلام می فرماید، ما را

ص:۱۷

عین غلامان سیاهٔ حبشی به اسارت گرفته بودند؛ آن ها ما را می زدند؛ به ما توهین می کردند؛ به ما توجّه نمی کردند که ما در چه مشکلات بسیار سختی داریم به سر می بریم، به خصوص این که لحظه به لحظه چشمم به عمه ها و دخترها می افتاد و درک می کردم که آن ها چه بلاهایی می کشند.

تا این که اسرا از شام برگشتند. از این برگشتن تا شهادت حضرت علیه السلام ، حدود سی سال طول کشید. در این سی سال بود که ایشان هر منظره ای را می دید، به یاد خاطر تلخ کربلا می افتاد؛ کشاورزی می خواست به زراعتش آب بدهد، امام می نشست و زار زار گریه می کرد؛ همین که بچهٔ شیرخواری را در بغل خواهر و یا

ص:۱۸

مـادری می دیـد، زار زار گریه می کرد؛ جـوانی را می دیـد، زار زار گریه می کرد. به علاـوه این که هر روز در خـانه اش، بر روی ایتام کربلا باز بود و آن ها تنها زین العابدین علیه السلام را تکیه گاه خودشان می دانستند.

در روایات ما دارد که حداقل هر چند روز یک بار فرزند قمر بنی هاشم علیه السلام به کنار زین العابدین علیه السلام می آمد. خود دیدن این بچه، حضرت علیه السلام را ناراحت می کرد.

حیات و مرگ در صحیفه

اشاره

این مقـدمه را برای این گفتم که به نظر می رسـد که چنین انسـانی، تحت این همه فشار و سـختی، خیلی نرم به پروردگار عالم بگوید،

ص:۱۹

خدایا! حیات و مرگ که به دست توست، قلم مصلحت خودت را عوض کن و مرگ مرا برسان. او باید این را بگوید؛ امّا نگاه امام به حیات و مرگ در صحیف سجادیّه این است: برای چه بمانم و برای چه بمیرم.

این خیلی مهم است که همان طور که بایـد حیات آدمی هدفـدار باشد، باید مرگش هم هدفدار باشد. او همان طور که باید به حیات عشق بورزد، باید به مرگ هم عین حیات عشق بورزد.

از پنجاه و چهار دعا همراه با گریه و با ندبه، این تنها یک تعلیم زین العابدین علیه السـلام است. حضرت علیه السلام با تضرّع، به پروردگار عالم

ص:۲۰

می گوید و در واقع، دارد به ما یاد می دهد، چگونه زیستن را و چگونه مردن را.

حالاـ در کنار این خواست انسانی، آن مقدمه در ذهنتان بیاید که برای یکبار و در یک روز هم آب خوش از گلوی حضرت علیه السلام پایین نرفته است. خواستهٔ حضرت علیه السلام در این دعا چنین است: (وَ عَمِّرْنِی مَا کَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِک.) : خدایا! تا من را بند خودت می بینی که در فضای اطاعت از تو هستم، مرگ من را نرسان و بگذار که من بمانم. اگر من بند تو و مطیع تو هستم، پس برای چه دعا کنم که بمیرم؟ پس خدایا! چرا تو مرا به دنیا آورده ای؟ آیا برای این که من انسان، ظرف معرفت، هدایت و عبادت بشوم، مگر این مشت خاک را

تبـدیل به من انسـان نکردی؟ حالاـ که این عنـایت را به من کردی و من اکنـون هم اهـل معرفتم، و هم اهـل عبـادتم و هم اهل هـدایت، پس چرا بمیرم؟ هر لحظه ای که من بر این حـال بمـانم، به بالاـترین تجـارت دست زده ام. من هر چه بیش تر بمـانم، آخرت آبـادتر و گسترده تری را می سـازم. با این معماری، و با این بنّایی، و با این تجارت، چرا دسـتم از دنیا کوتاه باشـد؟ من عمر می خواهم؛ من ماندن می خواهم؛ من مرگ نمی خواهم.

آن وقت انسان این جا این معنا را می فهمـد که چقـدر معرفت، هـدایت و عبادت ارزش دارد که در کنار این سه حقیقت، اگر تمام تلخی های این عالم را به کام آدم بریزند، برای او قابل

ص:۲۲

تحمّل بوده و هیچ مشکلی برایش نیست. این قسمت از دعای حضرت، درخواست عمر طولانی است.

در روایت نبوی است که رسول خدا۶ سعادت را چنین معنا کرده اند: (انَّ السَّعَادَةَ، کُلَّ السَّعَادَةِ طُولُ الْعُمْرِ فِی طَاعَةِ اللهِ.) (۱) این سخن رسول الله۶روشن می کند که آرزوی داشتن طول عمر، آرزوی درستی است، امّا اگر انسان می خواهد چنین آرزوی کند که مثلاً صد سال و یا صد و بیست سال بماند، باید چنین آرزو کند و بخواهد که در گردون طاعت حق بماند؛ چون طاعت و نتیجهٔ طاعت، هدف نهایی خلقت انسان را نشان داده و تحقّق می بخشد.

۱- (۱)) ۱. جلال الدین سیوطی، جامع صغیر، ج۲، ص۲۰۷.

و امّا مرگ، و این که کی بمیرم. در این باره، حضرت علیه السلام چه تعلیم عظیمی دارد که ای کاش! این هفتاد میلیون جمعیت، مخصوصاً مُفسدان، بی بندباران و گناهکارانش، این زنان و مردان رها شد از مدار دین، و این دخترانی که هزار و چهارصد سال پیش، خبر لباس، اوضاع و روابط نامشروعشان، اشک پیغمبر۶را در آورده است. البته، خبر چنین کسانی، و نه دیدنشان. ای کاش! این ها همین یک جمل زین العابدین علیه السلام را درک و لمس می کردند که مسألهٔ گناه و معصیت برای انسان چه مصیبتی هست.

(فَإِذَا كَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَيْكَ) : خدایا! به محض این که دیدی، برای اولین بار من زین العابدین علیه السلام می خواهم، دچار

گناه شوم، هنوز که دچار آن گناه نشده ام، مرگم را برسان که من نباشم تا مرتکب آن گناه شوم.

آنچه بیان شد، تنها داستان یک جمل صحیفه است.

داستان تاثیرگذاری شگرف دعای توبهٔ صحیفه

خدمت یکی از چهره های برجست علم، ایمان و امر به معروف و نهی از منکر، رسیدم که بعداً در سن صد و سه سالگی در شهری از دنیا رفت. او به من فرمود، الان مشغول به چه کاری هستی؟ آن وقتی که من در خدمتشان بودم، ایشان در سنّ نود و دو سالگی به سر می برد.

ص:۲۵

این شـخص در این سن، یـک لحظه هم آرام نبود و برای دین می چرخیـد و می نالیـد و غصّه می خورد. حـتی در آن سن، در همان شـهر از او که مجتهـد بود، دعوت کردنـد که به دانشـگاه برود و درس بدهد، و او هم با آن محاسن سـفید و در سن نود سـالگی، هر روز به دانشـگاه می رفت، و هفته ای چهـار روز هم پنـج ساعت یا چهار ساعت به منبر می رفت. در عین حال، در کوچه و خیابان با مردم حرف می زد و آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کرد. او خیلی انسان والایی بود. او که از من پرسـید در حال حاضر دارم چکار می کنم، گفتم، دارم صحیف سجادیه را شرح و تفسیر می کنم و اکنون به جلد پنجم رسیده ام؛ چون شرح فارسی مفصّلی بر

ص:۲۶

آن در ایران نبود و این برای اولین بـار بود که این شـرح و تفسـیر بر صـحیفه به میـدان آمـده بود که من در نهایت این شـرح و تفسـیر را با هفت جلد به اتمام رساندم. بعد هم پشیمان شدم؛ چون احساس می کردم این کار هنوز هم باید ادامه پیدا می کرد و به حـدود بیست جلـد می رسـید، ولی برنامه ریزان کارهای من، برای نگارش بیش از این هفت جلد، سـهمی از وقتم را برای نگـارشم نگذاشـته بودنـد. البته، الان دوباره دارد کلّ برنامه هایم پایه ریزی جدیـدی می شود و اگر خـدا بخواهـد و من مهلت داشـته باشم، می خواهم کلّ حیات زین العابدین علیه السلام ، دعاها و آثار آن حضرت علیه السلام را در پنجاه جلد نظام دهم تا بتوانم از یکی از امامان، فرهنگی صد در صد را به

جهانیان ارایه بـدهم. این که گفتم چنین شـرح وتفسـیری را دارم بر صـحیفه می نویسم، چشـمش پر از اشک شد و گفت: اگر میل دارید، من داسـتانی را در رابطه با صـحیفهٔ سجادیه، برای شما بگویـم. گفتم: با کمال رغبت آن را می شنوم. او این داستان را که بعداً من آن را در تفسیر صحیف سجادیه ام هم آورده ام، چنین برای من نقل کرد:

حدود سی سالم بود که در نجف جزء شاگردان درس آیت الله العظمی اصفهانی۱ بودم. ایّام ماه رمضان مرحوم سیّد طلبه های خوش بیان را در مناطق شیعه نشین عراق پخش کرد. سهم ما به بصره افتاد. با یک روحانی درس خواندهٔ متین از نجف حرکت کردیم و به بغداد آمدیم

و از آن جا بـا قطـار به بصـره رفتیم. ماه مبارک رمضان را گذرانـدیم و عیـد فطر هم تمام شـد. بلیط قطار گرفتیم که به بغـداد برگردیم و از آن جا هم به نجف برویم. کوپـهٔ قطار هم شـش نفره بود و من و آن شـیخ بزرگوار که آمـدیم سـر جاهایمان در کوپه نشـستیم، سه مرد لات و بی تربیت به همراه زن بـدکاره ای که اصـلاً حجاب نداشت، وارد کوپ ما شدند. به رئیس قطار متوسل شـدیم. او گفت که ما جا دیگری نـداریم. ما که چاره ای نـداشتیم، همان جا را قبول کردیم؛ چون درس داشت شـروع می شد و ما باید برمی گشتیم. در همین گفتگو بودیم که قطار به راه افتاد. با خود گفتیم، با این مصـیبت چکار کنیم؟ تصـمیم گرفتیم تا بغداد سر خود را

پایین بیاندازیم و یا این که به سقف قطار نگاه کنیم. آنان مقداری که با هم پیش ما حرف زدند، دیدیم که اهل تسنن هستند، پنج و شش کیلومتری که قطار رفت، دیدیم آن ها از بساط خود تنبکی درآورده اند و یکی از آن ها شروع کرده به تنبک زدن و آن خانم هم بلند شده که برقصد. در این بین، آن دو نفر دیگر از آن ها هم شروع کرده اند به تصنیف خواندن. به شیخ گفتم که چکار کنیم؟ گفت، من که می ترسم، و شما این کار را انجام بده؛ چون بالاخره تو عمامه ات سیاه است و شاید اگر با این ها حرف بزنی، آن ها از کارهای خود خجالت بکشند. گفتم، آخر با این لات ها و با این چاقوکش ها، آن هم با این زن، چه چیزی می توانم به آن ها

ص:۳۰

بگویم. تصنیف خواندن آن ها به عربی همین طور داشت اوج می گرفت؛ می زدند و می رقصیدند. آهسته آهسته هر چهار تای آن ها شکل کارشان را جوری کردند که به ما بفهمانند که به مسخره گرفته شده ایم. ایشان می فرمود که فلانی! هیچ راهی برای ما نمانده، جز این که بلند شوم و بساطم را باز کنم؛ صحیف سجادی کهن چاپ سنگی ام را از توی بقچه ام درآورم، و بگذارم بر روی همان صندلی قطار، و دعای مربوط به توب حضرت زین العابدین علیه السلام را باز کنم که در آن، ناله هایی حضرت علیه السلام به خدا می کند و التماسی برای آمرزش به پروردگار دارد که دل سنگ را آتش می زد. این دعا جوری تنظیم شده که انگار

ص:۳۱

زین العابـدین علیه السـلام گناه کارترین گناهکاران جهان است. بعـد با صدای روضه شـروع کردم به خواندن و در قلب خود، متوسّل به زین العابدین علیه السـلام شدم و گفتم: یا بن رسول الله! کلید حلّ مشـکل ما شـما هستید و کاری از دست ما بر نمی آید، و اگر آن ها تنها به ما دو ضـربهٔ چاقو را بزنند، کار ما تمام می شود و کسـی هم از ما دفاع نمی کند. خطّ اول و خطّ دوم دعا را که خوانـدم و همین طور داشت به پهنای صورتم، از چشـمانم اشک می آمد که شـنیدم صدای تنبک کم شد و بعد هم اصـلاً خاموش شد و زن هم از رقصـیدن ایسـتاد و در جای خودش نشست و دو تای دیگرشان هم از تصنیف خوانی افتادند. به نیمهٔ دعا که رسیدم، دیدم آن زن بلند شد و

چادرش را درآورد و بر سرش گذاشت و صورتش را هم چسباند به دیوار اتاق قطار و شروع کرد به گریه کردن. آن ها که می خواستند نزدیک شهری نرسیده به بغداد پیاده شوند، به من گفتند، ای آقا! این چه کتابی است؟ گفتم که این کتاب، جان من است. گفتند که این کتاب را به ما بده. گفتم: برای من، این کتاب، از این دنیا و از این عالم، بیش تر ارزش دارد. هر چند در دلم می خواستم کتاب را به آن ها بدهم، امّا با نشان دادن امتناع از دادن کتاب، می خواستم ارزش کتاب را به آن ها نشان بدهم. برای همین سخنم را در دلبستگی ام به کتاب صحیفه ادامه دادم و گفتم: برای من، قیمت این کتاب، از همهٔ عالم هم

بالاـتر است، پس برای چی آن را به شـما بـدهم. من برای لحظه ای نمی تـوانم این کتـاب را از خـودم جـدا کنم. آن هـا گریه کردند و گفتند: آقا! لباست نشان می دهد که از اولاد پیغمبر هستی، به حقّ پیغمبر، این کتاب را خودت به ما بده. تو که دیدی ما کی هستیم. اگر آن را به ما نـدهی، به زور هم که شده آن را از تو می گیریم. گفتم: باشد. ولی اول بگذارید که من بگویم که این کتاب از چه کسـی است؟ شـما وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را می شناسید. همین که اسم ابی عبـدالله علیه السـلام را بردم، آن ها بیش تر منقلب شدنـد و گفتنـد، بله، ما او را می شناسـیم. گفتم: حضـرت سیدالشـهداء علیه السلام پسری داشت به نام علی بن حسین،

ص:۳۴

زین العابـدین علیه السـلام . این کتـاب، دعاها و نیایش های او است. گفتنـد که آقا سیّد! ایسـتگاهٔ مقصـد ما نزدیک است، ما چهار نفر را شـیعه کن تا دسـتمان پاک باشد که بتوانیم این کتاب را بگیریم. من کتاب را با گریه به آن ها دادم و آن ها هم با گریه از ما خداحافظی کردند. موقع خداحافظی، آن زن به ما گفت، شما من را نجات دادید. من بیدار نبودم. من خواب بودم:

مرده بودم، به سخن های تو گشتم زنده

خفته بودم، صفت حسن تو بیدارم (۱)

ص:۳۵

۱- (۱)) ۱. اوحدی مراغه ای

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹